

شطرنج جهانی در دوران اوباما-۴

خواب های برژینسکی

با جهش روسیه، چین و هند

نقش برآب شد

روزنامه چپگرای «یونگه ولت» آلمان
ترجمه و تدوین: عسگر داوودی

«هوکه ریتس» می نویسد:

سوال این است که با وجود اینکه سرمایه داری در این مرحله پیروز شده است، چرا جنگ سرد پایان نیافته و همچنان ادامه دارد؟
پاسخ این سوال را نیز در کتاب «تنها قدرت جهانی» برژینسکی و در بخش مربوط به روسیه می توان یافت.

او روسیه را باصطلاح «گودال سیاه» نام گذاری کرده است. برژینسکی پس از فروپاشی شوروی، کشور روسیه را دیگر به عنوان یک قدرت با نفوذ بین المللی ارزیابی نمی کند. او کوشش روسیه را جهت رشد اقتصادی و نظامی تنها یک «آرزوی ژئو استراتژیکی» ارزیابی می کند. (ص ۱۴۲)

از نظر او روسیه سیاست ژئو پلیتکی خود را از دست داده و بنابر این عملاً خود را با سیاست امنیتی «ناتو» و نیز «صندوق بین المللی پول» هماهنگ کرده است.
او بر این باور است که سیاست خارجی روسیه در رابطه با کشورهای چون بلاروس، اوکراین و دیگر کشورهای که سابقاً جزو قلمرو شوروی محسوب می شدند، بیشتر کوشش جهت ترمیم منطقه ای می باشد. (ص ۱۶۸) و یا این کوشش را «تبلیغات امپریالیستی» از طرف روسیه میداند. (ص ۲۸۸) او کوشش روسیه جهت باز پس یابی قدرت تضعیف شده سابق خود را بی نتیجه می داند.

(اصطلاح «امپریالیست» و «تبلیغات امپریالیستی روسیه» که از سال ۱۹۷۷ به بعد در ادبیات نوشتاری برژینسکی اعمال می شود، دارای اهداف ویژه خویش است، اما کوشش رسانه های متصل به «اتاق های فکر آمریکا» جهت تلقین و ترویج این اصطلاح در محافل روشنفکری دیگر کشورها عملاً بی نتیجه مانده است. مترجم)

برژینسکی حتی جغرافیای روسیه را در آینده تقسیم شده به چهار یا پنج کشور می بیند: «یک کنفدراسیون روسیه متشکل از یک روسیه اروپائی، یک جمهوری سیبری، یک جمهوری شرق دور در صورت ادامه همکاری نزدیک با اروپا امکان پیدایش کشورهای در آسیای مرکزی و شرق» ممکن می باشد. (ص ۲۸۸)

ارزیابی کاملاً مغرورانه برژینسکی از روسیه نشان می دهد که او دشمن سابق، یعنی شوروی را در زمان جنگ سرد به عنوان یک کشور جهان سومی ارزیابی می کرده است.

آن روی سکه این ارزیابی نشان می دهد که کوشش روسیه جهت مرمت وضعیت اقتصادی خود با موفقیت توأم بوده است. برژینسکی می نویسد که در سال ۱۹۹۸ روسیه موفق شد تا ارزش پول خود روبل را که به شدت پائین آمده بود دوباره احیاء کرده و به حد ارزش قبلی خود ارتقاء دهد، همچنین روسیه بدهکاری زیادی داشت که می بایستی آن را جبراً به مثابه یک کشور «جهان سوم»ی به صندوق بین المللی پول و بانک جهانی باز پس می داد و با این عمل سیاست اقتصادی روسیه دچار آسیب شد.

برژنیسکی بخش مربوط به روسیه را در کتاب خود این گونه پایان می دهد: «وضعیتی چنین دشوار به روسیه این اجازه را نمی دهد که تا یک سیاست ژئوپلیتیکی مسلطی را پیشه کند و برای ما چنین موضوعی جای تعمق دارد.» (ص ۱۸۰)

«سیاست تضعیف روسیه»

برژنیسکی مدعی است که ارزیابی ها نشان می دهد که روسیه تحرکات سیاست خارجی آمریکا را تحت نظر دارد و می کوشد تا به سیاست اعمال فشار متقابل بیفزاید و روسیه مدت زمانی است که به «گودال سیاهی» مبدل شده است که جولانگاه قدرت های خارجی است و قدرت های خارجی در درون آن آرزو های خویش را محقق می کنند.

برژنیسکی در کتاب خود «شانس دوم» که در سال ۲۰۰۷ منتشر شده است، از این هم فراتر می رود و همچنان به پیوستن اوکراین به ناتو اصرار دارد و تاکید دارد که باید نفوذ «امپریالیستی» روسیه بر اوکراین پایان داده شود. همچنین تاکید دارد که مدت ۲۰۰ سال اوکراین با روسیه همکاری داشته است. از طرفی ۲۰٪ مردم اوکراین نیز روس تبار هستند و نیز تعداد قابل توجهی «اختلاط تباری روسی - اوکراینی» در اوکراین زندگی می کنند و بالاخره در بخش زیادی از اوکراین به زبان روسی مکالمه انجام می شود.

سیاست آمریکا بر علیه روسیه پس از یکی شدن دو آلمان همزمان با تضعیف رقیب خود در ابعاد مختلف بویژه با اعمال سیاست های اقتصادی تضعیف کننده غربی همراه بود. همانگونه که «ناومی کلاین» در کتابش می نویسد که روسیه تحت فشار ها و سیاست های کشور های اروپائی به اتخاذ شوک تراپی تحمیلی غربی ها مجبور و عملاً به یک کشور وابسته به سرمایه های خارجی و به کشوری تک محصولی و صادر کننده نفت وابسته به سرمایه های غربی مبدل شده است. موضوع قابل تاکید مورد نظر واشنگتن که در نظریات برژنیسکی مرتباً مورد مشاهده است اصرار او بر «سیاست تضعیف» و تقسیم روسیه به سه یا چهار کشور مستقل است که دلیل آن را از جمله در وضعیت جغرافیائی روسیه می توان جستجو کرد.

در کتاب «میز بزرگ شطرنج» برژنیسکی نقشه ای موجود است که «صفحه شطرنج اروآسیا»ی مورد نظر او را نشان می دهد. در این نقشه دو قاره اروپا و آسیا به چهار منطقه تقسیم شده است، اولین منطقه اروپای فعلی را شامل می شود، دومین منطقه چین و تعدادی از کشورهای هم مرز چین را نشان می دهد، سومین منطقه خاورمیانه و نزدیک و بخش هایی از آسیای مرکزی را شامل می شود و بالاخره چهارمین منطقه ی جغرافیائی باقی مانده از تقسیم روسیه فعلی را برژنیسکی روسیه مورد نظر خود اطلاق می کند.

«هارولد مک کیندر» تئوریسین ژئوپلیتیک نیز قبلاً در اوائل قرن بیستم مشابه چنین نقشه ای را ارائه کرده بود [...] همانگونه که «هارولد مک کیندر» حدود ۱۰۰ سال قبل «اروآسیا» را میدان جنگ ها آینده برای امپراطوری انگلیس پیش بینی کرده بود، اکنون برژنیسکی نیز به همانگونه این منطقه را میدان درگیری های آینده برای قدرت های بزرگ بویژه برای آمریکا ارزیابی می کند.

همانند مراحل قبل از تسلط امپراطوری انگلیس ها بر مناطق «ارو آسیا»، اکنون آمریکائی ها نیز در شرایطی هستند که نیاز به همکاری های منطقه ای دارند، تا اهداف خود را در منطقه جامه عمل پوشانده و فرهنگ مورد نظر آمریکا را به منطقه «اروآسیا» تحمیل کنند، البته با اعتراف بر اینکه روسیه از دید ژئوپلیتیک های آمریکائی یک «فیگور تصمیم گیرنده» و مهم در این «بازی بزرگ شطرنج» در منطقه آسیا و اروپا است.

غلبه ایدئولوژیکی به معنی غلبه جغرافیائی نیست. روسیه از نظر جغرافیائی در چنان موقعیتی است که آمریکا جهت پیروزی و تسلط بر منطقه یا باید روسیه را رام خود کرده و

یا جهت غلبه جغرافیائی بر آن، روسیه را متلاشی و از آن چند کشور به ظاهر مستقل اما در عمل وابسته به خود ایجاد کند.

اقدامات آمریکا جهت غلبه بر اروپا

جهت دستیابی به اهداف مورد نظر در وهله اول کوشش خواهد شد تا عمیق ترین رابطه اقتصادی ما بین اروپا و روسیه برقرار شود تا یک سمتگیری مارا در قاره آسیا - اروپا تکمیل شود.

بدیهی است که نفوذ در «اروآسیا» از طریق اروپا با تغییر و تحولات جدیدی توأم است که خود به خود باعث عدم وابستگی کمتر اروپا به آمریکا و در عین حال امکان موفقیت و تسلط اولیه اروپا را نسبت به آمریکا در منطقه باعث خواهد شد، باید توجه داشت که تمایل به افزایش ارتباط مابین روسیه و اروپا عملاً در حال حاضر نیز وجود دارد. روسیه نیازمند تکنولوژی اروپا و اروپا نیز نیازمند به انرژی سوختی روسیه است.

مشابه چنین وضعیتی مابین روسیه و چین نیز وجود دارد که می تواند ایجاد یک همکاری همه جانبه این دو کشور را باعث شود، همانگونه که زمینه ایجاد «پیمان شانگهای» را باعث شده است، ادامه و گسترش این پیمان می تواند یک مرکز اقتصادی بزرگ را در مرکز آسیا را ایجاد کند، گسترش چنین اتحاد عملی در منطقه باعث ضعف نفوذ آمریکا در خاورمیانه و آسیای مرکزی شده و مشکلات متعددی را برای آمریکا ایجاد می کند.

علايق جغرافیائی آمریکا به روسیه از زمان یکی شدن دو آلمان آغاز شده است. جنگ سرد جدید بلافاصله از همان زمان آغاز شد بدون اینکه حتی جنگ سرد قبلی پایان یافته باشد. دلیل بروز جنگ سرد جدید این است که آمریکا پس از یکی شدن دو آلمان فقط به یکی از اهداف ژئوپلیتیکی خود دست یافته است.

اولین هدف پیروزی سرمایه داری بر سوسیالیسم بود و دومین هدف آمریکا بنا بر شواهد موجود دست یابی آمریکا بر منطقه «اروآسیا» است که با مقاومت قدرت های بزرگ دیگر مواجه شده است. هدف آمریکا ایجاد یک نظم «پست ناسیونالیستی» تحت فرمانروائی خویش است. (مرحله مابعد ناسیونالیستی.م)

البته اهداف مورد نظر تئوری برژنیسکی که در سال ۱۹۷۷ منتشر شده است با مقاومت های غیر قابل پیش بینی مواجه شد. با رشد سریع روسیه و چین و هند تحلیلگران سیاسی در آمریکا عدم موفقیت کامل در رسیدن به اهداف خود را تأیید می کنند. چگونه ممکن است که آمریکا در یک قاره بیگانه با وجود حضور کشور هائی مثل روسیه و چین نقش رهبری کسب کند؟

جنگ های ناپلئون و جنگ جهانی دوم به این دلیل آغاز شد که آنها می کوشیدند تا از طرق «اروآسیا» به مرکز این منطقه یعنی روسیه مسلط شوند، اکنون سوال این است که اگر آمریکا نیز در این تهاجم سیاسی پیروز نباشد به چه اقدامی دست خواهد یازید؟

این موضوع منوط بر این است که طرح های پیشنهادی سال ۱۹۷۷ برژنیسکی در عمل به طور کامل از طروق سیاسی به واقعیت مبدل شوند و این نیز منوط بر چگونگی اشکال پیاده کردن طرح های مورد نظر از طرف ارگان های مربوطه می باشد. با توجه به بروز واقعیت های جدید موجود، سیاستمداران آمریکائی نسبت به پیروزی طرح ها فورموله شده سال ۱۹۷۷ برژنیسکی چندان هم خوش بین نیستند و بر این باورند که اروپا تمایل زیادی جهت همکاری در این رابطه از خود نشان نمی دهد.